

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(17)

دوشنبه 05 04 1436؛ 06 11 1393؛ 26 01 2015

I. خطبه 75، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَقَدَا وَ أَخَذَ بِحُجْرَةٍ هَادٍ فَتَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ دَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصاً وَ عَمِلَ صَالِحاً اِكْتَسَبَ مَذْخُوراً وَ اجْتَنَّبَ مَحْذُوراً رَمَى غَرَضاً وَ أَحْرَزَ عَوْضاً كَابَرَ هَوَاهُ وَ كَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةً نَجَاتِهِ وَ النَّقْوَى عُدَّةً وَفَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَّمَ الْمَهْلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَرَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

خدا رحمت کند کسی را که بشنود حکمی را و بپذیرد آن را. و خوانده شود به سوی رشد، و نزدیک آید. و بگیرد کمر بند هدایت‌گری را، و در نتیجه، نجات یابد، مراقب باشد پروردگار خود را، و بترسد از گناه خود، پیش فرستد خالصی را، و انجام دهد صالحی را، کسب نماید ذخیره‌ای را، و اجتناب ورزد از محذوری، بیافکند غرضی را، و فراهم آورد عوضی را، ستیز کند با هوای خود، و دورغ داند آرزوی خود را، قرار دهد صبر را مرکب نجات خود، و تقوا را توشه وفات خود، سوار گردد بر طریقت تابان، و ملازم باشد با راه روشنا، غنیمت شمرد مهلت را، و پیشی گیرد بر أجل، و توشه بگیرد از عمل.

II. شرح خطبه 75 (1)

1. رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً: خدا رحمت کند کسی را که ... آن حضرت علیه السلام دعاء و ترحم فرمود در ابتداء کلام خود کسی را که آنصاف یابد به صفاتی که در ادامه کلام خود آنها را بر می‌شمرد. مراد از این رحمت، عنایت و لطف و رحمت خاصّ خدای تعالی است، که موقوف است به إتصاف به اوصاف مذکور، بلکه بهتر آن است که بگوییم اوصاف نشانه‌ها و آثار آن عنایت و رحمت هستند، نه اسباب آن. در این صورت، معنای این دعاء إخبار است از اینکه چنین بنده‌ای را خدا رحمت فرموده است، چه بدون توفیق و جذبه‌های الهی، احدی پاکیزه نمی‌گردد چنانچه حقّ تعالی بدان اشاره فرمود در کتاب عزیز، "وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" (24:21 النور) (و اگر نبود فضل خدا بر شما و رحمتش پاک نمیشد از شما هیچکس هرگز و لیکن خدا پاک میگرداند آن را که میخواهد و خدا شنوای دانا است) حافظ:

تا ابد جام مرادش همدم جانی بود آن چه سلطان ازل گفت بکن آن کردم گر چه دربانی میخانه فراوان کردم اجر صبریست که در کلبه احزان کردم	در ازل هر کو به فیض دولت ارزانی بود نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت
--	---

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
 هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
 میبیدی در کشف الاسرار در ذیل قول خدای تعالی، "إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ" (21:101 الأنبياء) همانا کسانی که پیشی گرفته است برایشان از ما نیکی، دور باشند از آن.)

در بدایت عنایت باید تا در نهایت ولایت بود، يك ذره عنایت ازلی به از نعیم دو جهانی، او را که نواختند در ازل نواختند، و او را که خواندند در ازل خواندند، دوستان او در ازل کاس لطف نوشیدند و لباس فضل پوشیدند کارها در ازل کرده و امروز کرده می‌نماید. سخنها در ازل گفته و امروز گفته می‌شنواند، خلعتها بنام دوستان در ازل دوخته و پرداخته و امروز می‌رساند. "كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" سوق المقادیر الی المواقیت. دیرست تا با تو راز می‌گویند تو اکنون می‌شنوی، جلال عزت او قدیم است تو امروز می‌دانی، علم ازلی در ازل نیابت تو میداشت در دانست صفات ازلی، سمع قدیم در ازل نیابت تو میداشت در سماع کلام ازلی، قیّم که مال کودکی در دست دارد بنیابت او دارد، پس چون کودک بالغ شود بوی دهد. میگوید از روی اشارت که شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کار شما می‌ساخت و نیابت شما می‌داشت، چه ماند از فضل و کرم که آن با تو نکرد، بلطف قدم تکلیف بسمع رسانید، حکم بدل فرستاد، راز با جان گفت، رقم طاعت بر اطراف کشید، ترا منتظر

واردات غیب گردانید که ای منتظر وارد لطف ما! ای نظاره شاهد غیب ما! ولایت نراند در دل تو مگر سلطان سرما، حلقه در دل تو نکوبد مگر رسول برّما، اینست حقیقت حسن ازلی که دوستان را سابق شد، و ربّ العزّه بر ایشان منت نهاد که "سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى" و ثمره آن حسنی ابدیست که ربّ العزّه وعده داده و گفته که "الَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ".

2. **سَمِعَ حُكْمًا فَوْعَى:** بشنود حکمی را و بپذیرد آن را. این اولین وصف مرحومین خاصّ. فهم این کلام عزیز موقوف است بر فهم معنای مفردات آن، یعنی "سمع"، "حکم"، و "پذیرفتن".

اول، "سمع" یا شنیدن که مستلزم گوش دادن و خاموش بودن است، خاموشی ظاهر و باطن، که نشانه توجّه و درک شنونده است به فقر و نیاز خود و غناء و بخششگری گوینده است. این همان رابطه قابل و فاعل است.

خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید، "وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" (7:204 الأعراف) (هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید!)

و هم چنین می‌فرماید، "وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا" (72:19 الجن) (و همین که "بنده خدا" برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند).

در تفسیر المیزان در ذیل این آیه کریمه چنین آمده است: چون مشرکین بودند که بر آن جناب در هنگامی که نماز و قرآن می‌خواند ازدحام می‌آوردند و او را استهزاء می‌نمودند، و صدای خود را بلند می‌کردند تا به طوری که گفته‌اند صدای آن جناب به گوش کسی نرسد.

در سیره رسول الله آمده است که سران شرک مردم را باز می‌داشتند از اینکه به رسول الله و قرآن خواندن وی گوش فرا دهند، و خدای تعالی از این نیرنگ ایشان چنین حکایت فرمود، "وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ" (41:26 فصلت) (و کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید، شاید شما پیروز شوید).

و در سیره ابن هشام گفته است: پس از این جریان هر گاه رسول خدا _صلی الله علیه و آله نماز خود را بلند می‌خواند مشرکین پراکنده شده و از شنیدن صدای آن حضرت خودداری می‌کردند، و از این رو هر گاه یکی از آنان می‌خواست در حال نماز صدای آن جناب و آیات قرآنی را که می‌خواند بشنود بطور خفاء و پنهانی در جائی می‌ایستاد تا بشنود، و هر گاه متوجه می‌شد که یکی از مشرکین از حال او مطلع شده از ترس آزارشان می‌گریخت و گاهی هم حضرت صدای خود را آهسته می‌کرد و برخی خود را نزدیک می‌بردند تا آیاتی را که تلاوت می‌کرد بشنوند.

و از ابن عباس حدیث شده که این آیه در همین باره نازل شد، "و نه بلند کن آواز خویش را بنماز و نه آهسته کن و میانه رو باش" (17:110 الإسراء) یعنی نه آن قدر بلند کن آوازت را که پراکنده شوند و نه آنقدر آهسته بخوان که آنان که می‌خواهند بشنوند نتوانند، چون شاید چنین کسی آنرا بشنود و از عناد و مخالفت خود دست باز دارد و بوسیله آن منتفع گردد. (زندگانی محمد ص، ج1، ص 192-193)

هم چنین خدای تعالی می‌فرماید، "وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ" (8:23 الأنفال) (و اگر خدا در آنان خیری سراغ می‌داشت، قطعاً می‌شنوایند آنها را، و اگر می‌شنوایند آنها را، هر آینه روی می‌گردانیدند، و آنها روی گردانندگان بودند).

مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید: "وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا" و صلاحی. یعنی، استعدادی برای قبول کمال، می‌شنوایند آنها را تا بفهمند، و قبول کنند، و اطاعت کنند، "وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ" با وجود عدم خیر در آنها برای آنکه بفهمند، برای فهمشان اثری از اراده و طاعت نمی‌بود، بلکه اعراض می‌کردند سریع به خاطر آنکه آن فهم در آنها امری عارضی و سریع الزوال بود، نه ذاتی، "وَهُمْ مُعْرِضُونَ" بالذات می‌باشند، در نتیجه فهم و اراده در آنها نمی‌پاید، چنانچه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود، "بگیرید حکمت را هر چند از اهل نفاق، چه حکمت نا آرام باشد در سینه صدر منافق تا آرام گیرد نزد همسان‌های خود در سینه مؤمن"، یعنی، ثبات ندارد در سینه او به خاطر عارضی بودنش آنجا، بدون تناسب ذاتی. (انتهای کلام وی)

در کلمه قصار 76 نهج البلاغه، چنین آمده است، "خِذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجُلُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ" (حکمت را هر جا باشد فراگیر که حکمت گاه در سینه منافق بود پس در سینه‌اش چندان بجنبد که بیرون شود و آرام گیرد نزد همسان‌های خود در سینه مؤمن).

عفیف الدّین تلمسانی: نکته سماع حقیقت إنتباه است، [و] إنتباه به قدر متنبّه است، پس چون معنی را بشنود، تنبّه یابد بر نصیب خویش از آن. و گفته شده است: کشاننده است و هر کسی را همراه می برد تا وطنش، یعنی هر کس از آن تنبّه می یابد به مقصود خاصّ خود.

بنابراین، با توجّه به قول خدای تعالی، "وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ" (8:23 الأنفال) (و اگر خدا در آنان خیری سراغ می داشت، قطعاً می شنوایند آنها را، و اگر می شنوایند آنها را، هر آینه روی می گردانیدند، و آنها روی گردانندگان بودند)، شاید بتوان گفت که حقیقت شنیدن، داشتن "خیر" یا استعداد کمالی است متناسب با آنچه از سوی خدای تعالی إلقاء می شود بر عبد. حافظ:

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

دوم "حُکْم"، بسیاری از شارحان نهج البلاغة "حُکْم" را "نبوت" یا "حکمت" نظری و عملی دانسته اند، و به استشهاد نموده اند به قول خدای تعالی خطاب به حضرت یحیی علیه السلام، "يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا" (19:12 مريم) (ای یحیی، بگیر کتاب را با توانمندی! و ما به او حُکْم دادیم در کودکی). اما مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه نظر دیگری دارند، و می فرمایند: "حُکْم" در این آیه به فهم، و عقل، و نیز به حکمت، و به معرفت آداب خدمت، و همچنین به فراست صادق، و نیز به نبوت تفسیر شده است، و لیکن از مثل آیه شریفه، "وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ" (45:16 الجاثية) (به تحقیق، ما به بنی اسرائیل کتاب و حُکْم و نبوت دادیم)، و نیز آیه "أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ" (6:89 الأنعام) (ایشان همان هایی هستند که ما کتاب و حُکْم و نبوتشان دادیم)، و غیر این دو از آیاتی که کلمه حُکْم در آنها آمده است، استفاده می شود که حُکْم غیر از نبوت است و تفسیر آن به نبوت تفسیر صحیحی نیست، و همچنین تفسیرش به معرفت آداب خدمت، یا فراست صادق، یا عقل هیچ يك درست نیست زیرا از لفظ آیه و همچنین از جهت معنا چیزی که دلالت بر یکی از آنها بکند وجود ندارد. بلکه چه بسا از مثل آیه، "يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ" (2:129 البقرة) (تا آیات تو را برایشان بخواند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد و پاکشان سازد. سوره بقره، آیه) و آیه، "يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ" (62:2 الجمعة) (تا بر ایشان آیات او را بخواند و پاکشان نموده کتاب و حکمتشان تعلیم دهد). می توان در باره معنای حُکْم در آیه مورد بحث احتمالی داده و چیزی فهمید، آری با در نظر گرفتن اینکه حکمت بناء نوعی (مفید نوعی) از حُکْم است می توان گفت: مراد از حُکْم همان علم به معارف حقه الهیه و کشف حقایقی که در پرده غیب است، و از نظر عادی پنهان است می باشد، و شاید آن مفسری هم که حکم را به فهم تفسیر کرده نظرش همین بوده است، بنا بر این معنای آیه این می شود: ما به او علم به معارف حقیقی دادیم در حالی که او کودکی نابالغ بود. (انتهای نقل)

عفیف الدّین تلمسانی می فرماید که حکم مصادفت معنی حقّ است در علم بدون احتمالات باطل، زیرا هر که درک کند اشیاء به توسط حقّ تعالی، درک کرده باشد آنها را از به حقیقت. و نیز هر که دست یابد به حُکْم، علمش نافع باشد، و عملش به مقتضای آن عمل صالح باشد.

بنابراین مراد، از حُکْم علمی است همراه با قدرت إنشاء و ایجاد، و این همان قول خدای تعالی "كُنْ" است، که "فَيَكُونُ" همراهش باشد.

سوم "پذیرا بودن"، "وَعَى" فرا و در بر گرفتن است، و مورد قول و سخن، پذیرفتن و حفظ کردن آن است به نحوی که به مقتضای آن عمل شود. برای همین، مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه 23 سوره مبارکه انفال چنین فرمودند: از اینجا معلوم می شود که منظور از "خیر" در جمله "وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا" حسن سریره این است که انسان را برای قبول حق و نقش بستن آن در دلش آماده می سازد.

پس از آنچه گذشت می گوئیم، مراد از "پذیرفتن" شهود برزخی است، که مناسب بعضی از مراتب مقام احسان است، و این جمله حضرت علی علیه السلام ناظر است به قول خدای تعالی، "إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ" (50:37 ق) (بی گمان در این، یادکردی است برای آنکه قلبی دارد یا گوش می سپارد در حالی که خود شهید است). مولانا، در غزلیات:

گوشم شنید قصه ایمان و مست شد کو قسم چشم صورت ایمانم آرزوست

3. توضیح: در بسیاری از زبان‌ها "شنیدن" به معنای پذیرفتن و اطاعت کردن هم هست. خدای تعالی از قول یهودیان چنین نقل می‌فرماید که می‌گفتند، "وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ" (4:46 النساء) (شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی!)، و در ارتباط با مومنان می‌فرماید، "إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا" (24:51 النور) (مومنان راستین وقتی به سوی خدا و پیامبرش فراخوانده می‌شوند تا میان آنان داوری کند، گفتارشان این است که: شنیدیم و اطاعت کردیم و آنها رستگارانند) پس، لازمه شنیدن حقیقی سخن خدای تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام، و اولیاء الله پذیرش همراه با ایمان صحیح به آن چیزی است که بدان حکم می‌کنند، و اطاعت آنها. مولانا در دفتر دوم مثنوی می‌فرماید:

انصتوا را گوش کن خاموش باش
چون زبان حق نگشتی گوش باش
ور بگوئی شکل استفسار گو
با شهنشاهان تو مسکین وار گو
ابتدای کبر و کین از شهوتست
راسخی شهوت از عادتست

مقالات شمس تبریزی، دفتر اول، ص: 83

اگر سخن من چنان خواهد استماع کردن به طریق مناظره، و بحث از کلام مشایخ یا حدیث یا قرآن، نه او سخن تواند شنیدن، نه از من برخوردار شود. و اگر به طریق نیاز و استفادت خواهد آمدن و شنیدن، که سرمایه نیازست، او را فایده باشد. و اگر نه، يك روز نی و ده روز نی بلکه صد سال؛ او می‌گوید، ما دست در زیر زنج نهیم، می‌شنویم.

و در دفتر اول:

لقمه و نکته‌ست کامل را حلال
تو نه‌ای کامل مخور می‌باش لال
چون تو گوشی او زبان نی جنس تو
گوشها را حق بفرمود انصتوا
کودک اول چون بزاید شیرنوش
مدتی خامش بود او جمله گوش
مدتی می‌بایدش لب دوختن
از سخن تا او سخن آموختن
ور نباشد گوش و تی‌تی می‌کند
خویشتن را گنگ گیتی می‌کند
کر اصلی کش نبذ ز آغاز گوش
لال باشد کی کند در نطق جوش
زانک اول سمع باید نطق را
سوی منطق از ره سمع اندر آ
و ادخلوا الابیات من ابوابها
نطق کان موقوف راه سمع نیست
میدعست او تابع استاد نی
باقیان هم در حرف هم در مقال
زین سخن گر نیستی بیگانه‌ای
زانک آدم زان عتاب از اشک رست
بهر گریه آمد آدم بر زمین

دفتر سوم:

در میان روز گفتن روز کو
خویش رسوا کردنت ای روز جو
صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن نشان علت است
انصتوا بپذیر تا بر جان تو
آید از جانان جزای انصتوا

آنان که امروز خاموش نشوند و گوش فرا ندهند و بانگ و فریاد برآورند، فردا چنین شنوند، "قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ" (23:108 المؤمنون) (می‌فرماید: در آن گم شوید و با من سخن مگویید)